

پاییز که بیاید شازده کوچولو می‌رود؛ می‌رود که به کار و بارش برسد. تابستان تمام شده است و وقت رسیدن به زندگی و آینده است. شازده کوچولو دنبال معنای زندگی است.

هفتسانه ما

دبیر تحریریه | ممدامین نوبهار

یک فصل برای اعتمادسازی

همه‌چیز را ویرایش می‌کردیم و در صفحه قرار می‌دادیم. یک کار روزنامه‌ای جذاب: ویرایش کن، در صفحه بگذار و تیتربزن! گفتم که نه اینترنت داشتیم و نه لپ‌تاپ. پس برای کار باید هر پنجشنبه شب می‌رفتم دفتر نشریه. خواهرم هم دیگر با این قضیه که لپ‌تاپ تصرف شده کنار آمده بود و اعتراضی نمی‌کرد. مطمئن‌ام شب‌های ویراستاری و صفحه‌آرایی هیچ‌وقت یادم نمی‌رود. صدای مسجدها در شب قدر و صدای بوق ماشین‌های عروس. صدای محمدرضا که فریاد می‌زد و می‌نالید و صبح شدن بدون این که بفهمی آفتاب کی در آمد؟ در این هفتسانه قلم‌ام باز راه افتاد و دارم سخت تلاش می‌کنم همین‌طور و با همین سرعت حرکت کند. این بخش‌اش را بیشتر از همه دوست داشتم. اما هنوز نمی‌دانم آن بخش اعتمادسازی انجام شد یا نه؟ باید از محمد بپرسم!

یکی دو سالی بود که اینترنت نداشتیم. یعنی از خانه به اینترنت دسترسی مستقیم نداشتیم. از طرفی لپ‌تاپ‌ام هم دو سال بود که خراب شده بود. خودش نشده بود؛ خراب‌اش کرده بودم. اما با این حال وقتی از دانشگاه برگشتم، راست رفتم سراغ محمد و گفتم یک کاری بده دستم. و مد نظرم صفحه‌آرایی یا بخشی از کارهای افسانه بود. محمد رک و پوست‌کنده در آمد و گفت: «تمی‌توانم» دلیل‌اش مشخص بود: «اعتماد ندارم». خودم هم می‌دانستم که در یک کار مداوم و سریالی باید منظم بود. اما هیچ‌وقت مطالب‌ام را سر وقت به نشریه نرساندم. از این بابت بود که گفت: «اعتماد ندارم». اول‌اش بهم برخورد اما با خودم که فکر کردم دیدم حق دارد. پس باید یک جوری این ذهنیت را عوض می‌کردم. محمد پیشنهاد طرح هفتسانه را خیلی کلی داد و خیلی زود کار شروع شد. مطالب آخر هفته می‌رسید و من و خانم یوسفی باید در یک شب تا صبح

در بخش یادداشت‌های ویژه می‌خوانید



صادق رحمانی

هفتسانه یعنی عشق

۶»



مسعود غفوری

ضریب نفوذ بیشتر

۶»



مصطفی کارگر

برای بعد خاطره می‌سازیم

۷»



محمدحسن جعفری

یک پرورشگاه فرهنگی

۷»

نگاهی گذرا به نشریات عمومی و پرتیراژ گراش

نشریاتی با مهر «ویژه‌ی گراش»

۲»

سمیه رادمرد درباره‌ی ورودش به دنیای قلم نوشته است

از روزنامه‌دیواری تا روزنامه‌نگاری

۳»

نویسندگان هفتسانه را چطور شناختم؟

با هم، برای نوشتن

۵»

در هر هفتسانه به چه موضوعی پرداختیم؟

پشت‌پرده‌ی ۱۰ هفتسانه

۱۰»

عکس‌هایی از جلسات تحریریه

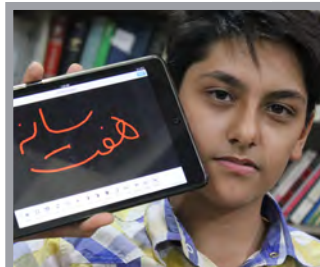
خاطره‌بازی با هفتسانه

۸»



هفتسانه، نامی متفاوت

پارسا رحمانیان
تحریریه هفتسانه



اولین فعالیتی که در زمینه‌ی نشریه انجام دادم در مدرسه بود. ما در نشریه مدرسه‌مان که به صورت ماهنامه منتشر می‌شد به چند گروه تقسیم می‌شدیم. گروه‌هایی مانند گروه سیاسی، فرهنگی، هنری، طنز، سرگرمی و ... و تقسیم این گروه‌بندی برعهده مربی پرورشی‌مان بود. موضوع پرونده‌ی نشریه را هم او معین می‌کرد و به سر گروه‌ها می‌گفت تا به زیر مجموعه‌ها اطلاع بدهند و ما هم مطالب را در روز معینی به سر گروه می‌دادیم. این نوع فعالیت‌ها من را با نویسندگی و خبرنگاری آشنا کرد تا این‌که پدرم نسخه‌ای از اولین شماره‌ی هفتسانه را نشان داد و من با هفتسانه آشنا شدم. فعالیت در این تحریریه برایم خیلی جالب بود. به نظر من هفتسانه هر چند تلفظی سخت دارد اما اسمی متفاوت و خاص است. پدرم پیشنهاد کرد در تحریریه شرکت کنم و اگر تمایل داشتم با این گروه همکاری کنم. من هم هماهنگی لازم را انجام دادم و به هفتسانه آمدم. در نشریه هفتسانه ما فعالیت رسمی داشتیم و به صورت هفتگی جلسه می‌گرفتیم و در پایان جلسات آقای غفوری به ما آموزش می‌داد و ما را با اصول خبرنگاری و نویسندگی آشنا می‌کرد. شنبه‌های هر هفته هم نشریه منتشر می‌شد.

چون من در تهران درس می‌خوانم با شروع مهر نمی‌توانم در تحریریه شرکت کنم. در آخرین جلسه‌ی هفتسانه همه‌ی اعضا کاری داشتند یا مسافرت بودند و فقط من و خانم یوسفی در جلسه بودیم. جلسه سریع‌تر از روزهای دیگر تمام شد. امیدوارم که هفتسانه در تابستان بعد هم باشد و من بتوانم در آن شرکت کنم. قرار است در فصل‌های دیگر هفتسانه را در افسانه بخوانیم.

هفتسانه تابستان ما را تغییر داد و من توانستم تجربه‌های خیلی خوبی در زمینه‌ی خبرنگاری و نویسندگی به دست آورم.

نگاهی گذرا به نشریات عمومی و پرتیراژ گراش

نشریاتی با مهر «ویژه‌ی گراش»

عارفه متین

مهدی مشتاقی

افسانه در شیراز منتشر می‌شود. در این چند نشریه و این سال‌ها تیم منتشرکننده‌ی نشریه تفاوت زیادی نکرده است و این باعث شده که خواننده با وجود تغییر نام‌ها نشریه را بشناسد. افسانه تا حالا هر ماه منتشر شده و شماره ۲۱ آن در این ماه منتشر خواهد شد.

بعد از مدت‌ها دوباره ماهنامه‌ی عصر گراش از سال ۱۳۹۱ منتشر می‌شود. بیشتر اعضای تحریریه این نشریه را دانشجویان تشکیل می‌دهند. این نشریه‌ی پرتیراژ در هر نوبت خود ۲۰۰۰ نسخه چاپ می‌شود. مدیر مسئول این نشریه محمد عسلی است و سردبیری ویژه‌نامه‌ی گراش را حسین فقیهی به عهده دارد. فقیهی کار در مطبوعات را از دوران دانش‌آموزی خود و نشریات مدرسه شروع کرده است. معصومه بهمنی (همسر حسین فقیهی) که خود از فعالان عرصه‌ی فرهنگ در گراش است نقش مهمی را پیش‌برد این نشریه ایفا می‌کند.

به گفته‌ی بهمنی هدف نشریه‌ی عصر گراش این است که مردم شهر و به خصوص دانش‌آموزان با فضای مطبوعات آشنایی پیدا کنند و در بعدهای مختلف جامعه موفق شوند. این نشریه علاوه بر گراش در شهرهای لار و اوز نیز توزیع می‌شود. دبیر تحریریه این نشریه محمدحسن جعفری است.

مجوز برای گراش

محمد خواجه‌پور، سردبیر افسانه درباره‌ی اینکه چرا مجوز نشریه برای گراش نیست؟ می‌گوید: «خیلی دوست داشتیم که با مجوز مستقل و متعلق به خودمان کار کنیم اما همانند بسیاری از درخواست‌ها، درخواست صادق رحمانی نیز از سال ۸۸ در نوبت ارشاد مانده است امیدواریم با تغییرات دولت روند صدور مجوز نشریات تسریع شود و ما بعد از هشت سال خانه به دوشی بتوانیم صاحب یک نشریه مستقل شویم.»

گفته می‌شود علی‌اصغر حسینی در دوره‌ی نمایندگی مجلس خود مجوز یک نشریه را با نام «عاشقان ولایت» برای گراش ثبت کرده است. با این وجود هیچ گروهی مسئولیت انتشار این نشریه را در گراش به عهده نگرفته است.

بوده و کار را در تهران صفحه‌آرایی می‌کرده است. محمد خواجه‌پور و محمدعلی شامحمدی در گراش خبرها را جمع‌آوری می‌کرده‌اند و حجت عابدی چند ماه خبرنگار این نشریه بوده است. پس از انتشار ۱۳ شماره، صفحه‌آرایی نشریه به گراش منتقل می‌شود و کم‌کم می‌تواند یک دفتر کوچک در ساختمان جابری راه‌اندازی کند. خواجه‌پور درباره‌ی شکل‌گیری گروهشان می‌گوید: «چند استاندارد برای صحبت‌نو تنظیم کردیم که در نشریات بعد هم رعایت می‌شد. یکی این که توزیع رایگان نداشتیم و همشهریان با خرید نشریه از ما حمایت می‌کردند. روی تولیدی بودن همه مطالب هم تاکید داشتیم که کل نشریه را بچه‌های گراش بنویسند.» صحبت نو با انتشار ماهانه و سپس هفتگی تا شماره‌ی ۴۸ و با تیراژ ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ نسخه منتشر می‌شود اما در بهمن‌ماه ۱۳۸۸ و به دلیل بحث‌های بین گراش و لار متوقف می‌شود.

فقط اسم‌ها عوض می‌شوند

دوباره برای یکسال گراش هیچ نشریه‌ی عمومی‌ای ندارد تا اینکه نشریه صدف هرمزگان ویژه‌ی گراش منتشر می‌شود. صدف را همان تیم صحبت نو منتشر می‌کردند و صادق رحمانی سردبیر آن بود. پنج شماره از صدف منتشر می‌شود. مجوز نشریه صدف مربوط به استان هرمزگان بوده و از این بابت اداره‌ی ارشاد با انتشار آن برخورد می‌کند.

بلافاصله بعد از توقف نشریه صدف، اعضای تحریریه با پیشنهاد آقای فروغی نشریه حمایت ویژه‌ی گراش را منتشر می‌کنند. صاحب امتیاز حمایت «سازمان زندان‌ها» است و همین سبب می‌شود از همان ابتدا تیم با مشکل مواجه باشد. حمایت گراش شش شماره منتشر می‌شود و سپس با تصمیم روزنامه برای عدم انتشار ویژه‌نامه‌های شهرستان‌ها کار به پایان می‌رسد. از نشریه حمایت محمد خواجه‌پور جای صادق رحمانی را می‌گیرد و سردبیر می‌شود.

رقابت میان نشریات

پس از یک ماه تاخیر در بهمن ۱۳۹۰ نشریه افسانه گراش منتشر می‌شود. پیمان بهادری مدیرمسئول افسانه، شیرازی است و روزنامه

همساده، سرودی فولکلور صادق رحمانی در اواخر دهه‌ی شصت نشریه‌ای را با نام همساده را در گراش منتشر می‌کرد که کارش فقط بومی و پژوهشی بود. از این نشریه ۱۳ شماره منتشر شد که به نظر اکثر مردم خیلی خوب و تخصصی بود. این نشریه را می‌توان از پرتیراژترین نشریه‌های بر شمرد. بخش‌هایی همچون قصه‌های محلی، ضرب‌المثل‌ها و نگاه تخصصی به فرهنگ بومی و آداب و رسوم گراش این نشریه را از دیگر نشریات متمایز می‌کرد.

عصر مردم در اوج

پس از همساده تا مدتی نشریه‌ی مداومی در گراش منتشر نمی‌شود تا این‌که گروهی نشریه عصر مردم را در گراش منتشر می‌کنند. نشریه عصر گراش با تیم جوان خود می‌تواند مخاطب زیادی را در گراش جمع کند. در این دوره بیست و چهار شماره از نشریه عصر مردم ویژه‌ی گراش منتشر می‌شود. اکثر فعالان فرهنگی جوان شهر در این نشریه دست داشته‌اند و یا قلم می‌زدند.

همزمان با نشریه عصر گراش، میرزا اکبری چندوقت یکبار نشریه خبر جنوب را ویژه‌ی گراش منتشر می‌کند. خبر جنوب ویژه‌ی گراش تا مدتی بعد از دوره‌ی اول عصر گراش منتشر می‌شود و به دلیل سمت سردبیرش بیشتر جنبه‌ی ورزشی داشته است.

صحبتی نو پس از چند سال

بعد از نشریات عصر و خبر جنوب دوباره فضای نشریات گراش به خواب می‌رود و تا مدتی هیچ نشریه‌ای منتشر نمی‌شود. «این پیش‌نهاد مطرح شد که آقای صادق رحمانی مسئولیت انتشار عصر گراش را بر عهده بگیرد اما موسسان عصر گراش رضایت چندانی در این مورد نداشتند.» این را محمد خواجه‌پور وقتی درباره‌ی دلیل راه‌اندازی صحبت نو ویژه‌ی گراش می‌گوید. پس از گفتگو با حمید غریب‌نواز، مدیر مسئول نشریه صحبت نو، صادق رحمانی این نشریه را ویژه‌ی گراش منتشر می‌کند. اولین شماره نشریه در دی‌ماه ۱۳۸۵ منتشر می‌شود. صادق رحمانی سردبیر این نشریه

از روزنامه‌دیواری تا روزنامه‌نگاری

سمیه رادمرد

تحریریه هفته‌نامه

برکه در فکر راه انداختن نشریه‌ای محلی بود و «هفت‌سانه» به عنوان نشریه‌ای تابستانه شروع به کار کرد. به من پیشنهاد همکاری داده شد و من یکی از اعضای تحریریه شدم. این تجربه‌ی تازه و شاید آغاز راهی جدید برایم بود.

در هفته‌نامه اعضای تحریریه باید مطالب‌شان را به قلم خودشان می‌نوشتند اما ما در سمپاتیک این قانون را نداشتیم و اعضای تحریریه می‌توانستند از مطالب دیگران استفاده کنند. در هفته‌نامه، محدودیت‌مان برای نوع نوشته‌ها و موضوعات انتخاب شده، کمتر بود اما در سمپاتیک نمی‌توانستیم در هر موضوعی مطلب چاپ کنیم.

برای من عضو تحریریه بودن شیرین‌تر از سردبیر بودن است. همین که مطلبی بنویسی آن هم از ذهن و ذوق خودت، خیلی لذت بخش است تا این که فقط نظارت کنی. من فعلاً هفته‌نامه‌ای هستم و می‌نویسم اما نمی‌دانم چه شد که به این راه‌ها کشیده شدم. هر دلیلی که داشته فعلاً قصد دارم این راه جذاب و مرموز را طی کنم. ببینم آخرش به کجا می‌رسم!

انتخاب کرده. جز من یک تایپیست و صفحه‌آرا هم داشتیم. بقیه بچه‌های مدرسه هم می‌توانستند عضو تحریریه باشند. این بار من سردبیر نشریه‌ی داخلی مدرسه‌ی فرزاتگان به اسم «سمپاتیک» بودم. شاید سردبیر اسم سنگینی باشد اما راست‌اش کارم اصلاً سخت و سنگین نبود. بیشتر از فعالیت نظارت می‌کردم. مطالبی که بچه‌ها برای چاپ می‌آوردند را می‌خواندم و اگر مطلب مناسب نشریه‌ی مدرسه بود، بالای برگه با خودکار صورتی پررنگ‌ام یک تیک می‌زدم و کنارش می‌نوشتیم: «چاپ شود» و به تایپیست تحویل می‌دادم. خودم باید برای هر شماره سخن سردبیر می‌نوشتیم که آن هم چندان سخت نبود.

تاریخی برای صفحه‌آرا و تایپیست تعیین می‌کردم که تا آن روز، نشریه را آماده کنند. همیشه دلام برایش می‌سوخت، کار سخت‌تر را او انجام می‌داد و بیشتر به نام سردبیر تمام می‌شد. این بار این کار تا دو سال ادامه داشت. تابستانی که من با کنکور آغازش کردم و برایم طعم انتظار می‌داد. موسسه‌ی هفت

از روز شنبه کار را شروع کردیم. یک نفر عکاس شد و من و یک نفر دیگر هم خبرها را جمع می‌کردیم. تا آخر هفته، یعنی پنج‌شنبه، پنج خبر جمع شد و ما باید روزنامه دیواری‌مان را برای روز شنبه آماده می‌کردیم. یادم هست یک مقوای آبی بزرگ خریدیم و روی آن پنج دایره کشیدیم و هر کدام را برای یک خبر اختصاص دادیم. کنار هر خبر هم عکس مربوط به آن را چسباندیم. در آخر هم گوشه‌ی پایین سمت چپ، اسم‌مان را به عنوان تهیه‌کنندگان نوشتیم و روزنامه دیواری را به دیوار راهروی مدرسه‌مان چسباندیم.

آن زمان این کار برایم لذت خاصی داشت. به خصوص وقتی می‌دیدم بچه‌ها دور روزنامه دیواری‌مان جمع شده‌اند. البته خودم هم می‌دانستم بچه‌ها بیشتر به عکس‌ها توجه می‌کنند تا مطالب اما همین که مخاطب داشت، خوش‌حالم می‌کرد.

بعد از آن این کار متوقف شد تا رسیدیم سوم دبیرستان. روزهای اول مدرسه بود. از یکی از بچه‌ها شنیدم معاون پرورشی‌مان، من را به عنوان سردبیر نشریه‌ی مدرسه

کلاس پنجم ابتدایی که بودم قصد داشتم برای یک هفته خبرهای مدرسه را جمع‌آوری کنم و آن را به صورت یک روزنامه دیواری خبری درآورم. همیشه به فعالیت‌های غیردرسی بیشتر از فعالیت‌های درسی و کلاسی علاقه داشتم و برایم جذابیت خاصی داشت. شاید چون در این نوع فعالیت‌ها مجبور بودی فکرهای خلاقانه کنی و ذوق و سلیقه‌ات را به کارگیری؛ اما در فعالیت درسی، کتاب آماده‌ای داشتی و همین اجبار پشت‌اش، تو را برای لج‌بازی حریص می‌کرد.

می‌دانستم این نوع کارها با همکاری بین چند نفر راحت‌تر پیش می‌رود؛ تصمیم‌ام را با دو سه نفر از هم کلاسی‌هایم درمیان گذاشتم. این ایده در اصل ایده‌ی خودم نبود بلکه تأثیر فیلمی بود که چند روز قبل از آن دیده بودم اما اصلاً به روی خودم نیاوردم. دعا می‌کردم هیچ کس آن فیلم را ندیده باشد. دلم نمی‌خواست بدانند این فکر، یک فکر تکراری و دزدیده شده است. از خوش شانسی‌ام کسی فیلم را ندیده بود و خودم رئیس این کار شدم.

من و پله‌های هفته‌نامه!

عکس مربوط به همان موسیقی است که در متن نامبرده شده است. موکت هم همان موکت کلاسی است.

ریحانه رهنورد

تحریریه هفته‌نامه

پنج دقیقه به شش موند بود. تند تند از پله‌ها پایین می‌رفتم که به موقع به جلسه برسم. روی پله‌ها موکت انداخته بودن. بخشکی شانش! آقا چشم‌تون روز بد نبینید! پاهامون رفت روی موکت و زرت، خوردیم زمین. زمین خوردن هم که نه اما ۱۰ پله‌ی آخری رو سر خوردیم تا رسیدیم به سطح زمین.

د آخه خانم سردبیر، آقای مسئول شما نباس یه چسب موکت به موکت بزنید که نویسندگان عزیزی مثل ما زمین نخورن؟! البته با آوردن نام پله‌های موسسه باید یادی هم بکنیم از سوسک‌های محترمی که در هر جلسه‌ی تحریریه که برگزار

می‌شد روی همین پله‌ها به پیشوازان می‌آمدند و وقت رفتن هم بدرقه‌امان می‌کردند.

باز یک جلسه، رو همون پله ایستاده بودم و با دوستم تماس می‌گرفتم که آقای دکتر فتحی و آقای دبیر تحریریه از راه رسیدن. اصلاً حواس‌ام نبود. یه هویی هل شدم و گوش‌ام نقش بر زمین شد. (خدا جون مخترع کاور رو نگه داره) از آن حادثه فقط چند جای خراش روی کاور گوشیم به یادگار ماند و به خیر گذشت. می‌گن تا سه نشه، بازی نشه. حالا که واسه ما سه شده، چرا هفته‌نامه داره تموم می‌شه؟

امیرحسین محسن زاده

تحریریه هفته‌نامه

خواب
میان

اصول خبرنگاری



یکشنبه بود و جلسه تحریریه هفته‌نامه. مثل همیشه جر و بحث آرام شده بود و صداها خوابیده بود. مطالب هم تقسیم و ما آماده ی گریز بودیم که صدای مسئول جلسه بلند شد: «... آقای غفو...وری، ارائه آماده است؟» هر جلسه بعد از نقد و بررسی هفته‌نامه‌ی قبل و مشخص کردن تکلیف هفته‌نامه بعد، آقای غفوری مطالب و نکاتی را درباره ی خبرنگاری و از این قبیل مسائل برایمان ارائه می‌دادند. آن جلسه هم آقای غفوری آمدند تا مباحث را شروع کنند، بعد از راه افتادن اسلایدها شروع کردند به گفتن اصطلاحات و تعاریف و... می‌خواهم اعتراف کنم که ما پسرها آن جلسات را زیاد گوش نمی‌دادیم.

پشت پرده‌ی این ۱۰ هفتسانه

مروری کوتاه بر جلسات تحریریه و پرونده‌های هفتسانه

برای انتشار ده شماره هفتسانه، دوازده جلسه تحریریه تشکیل شد. با توجه به این که انتشار نشریه شنبه‌ها بود، جلسات تحریریه هر یکشنبه بعد از ظهر و ساعت ۱۸ در موسسه هفت‌برکه برگزار می‌شد. دستور جلسه این بود که اول درباره‌ی شماره‌ی قبل و این که مطالب چه بازخوردی داشته است صحبت می‌کردیم. بعد از آن بچه‌ها موضوعات پیشنهادی‌شان را برای پرونده می‌گفتند و درباره‌ی آن‌ها و اینکه چه مطالبی را می‌توان در این رابطه نوشت صحبت می‌کردیم. اگر به نتیجه نمی‌رسیدیم رای‌گیری می‌کردیم. آخر هر جلسه هم نیم ساعت کلاس آموزشی داشتیم. مسعود غفوری در این نیم‌ساعت‌ها نوشتن در قالب‌های مختلف روزنامه‌نگاری را آموزش می‌داد.



شماره چهارم

موضوع پرونده: اینترنت در گراش

چون محل اصلی انتشار هفتسانه سایت گریشنا بود، پس طبیعتاً مخاطب ما با اینترنت در گراش سر و کار زیادی داشت. مهدی مشتاقی در گزارش این شماره‌اش سراغ مغزهای اینترنت رفت. مطلب نرگس پای‌برجای درباره‌ی سایت‌های مفید برای زنان نیز به خاطر کوتاه بودن‌اش مورد استقبال مخاطبان قرار گرفت.



شماره سوم

موضوع پرونده: کار دانش‌آموزان در تابستان

تولد صادق رحمانی بهانه‌ی خوبی برای یک نشریه فرهنگی است. رحمانی کسی است که در مکتوب کردن فرهنگ گراش نقش بسزایی دارد. اما در کنار این موضوع توانستیم پرونده جمع و جوری درباره‌ی کار بچه‌ها در تابستان و کارهای سنتی بنویسیم. در این شماره تقریباً به قالب ثابت نشریه رسیدیم.



شماره دوم

موضوع پرونده: لیالی قدر

موضوع رمضان و شب قدر یک موضوع تکراری در نشریات محسوب می‌شود و از این بابت سخت بود در این رابطه بنویسیم. برای همین کمی ریسک کردیم و سراغ مطالب جدید رفتیم. مثلاً در این شماره ملیحه قدسی خاطرات طنز شب قدر را نوشته است.



شماره اول

موضوع پرونده: اختراع و نوآوری

ایده‌ی پرونده اول را فاطمه عزیزی مطرح کرد. ایده‌ای که با استقبال بچه‌ها روبرو شد. برای شماره اول مشکل این بود که نمی‌دانستیم دقیقاً می‌خواهیم چه کار کنیم؟ و بدتر اینکه قالب خاصی هم نداشتیم. در این شماره مطالب طولانی خسته‌کننده بود اما تجربه‌ی بزرگی برای شماره دوم بود.



شماره هشتم

موضوع پرونده: بلا/ خرافه

بحث زیادی درباره‌ی این که چه پرونده‌ای کار کنیم در تحریریه مطرح شد. بعد از یک ساعت بحث مفصل و جدال میان موضوع «تخل» و «بلا» رای‌گیری کردیم و بلا رای آورد. همدی «بلا»‌های این شماره زیر سر سمیه رادمرد بود که اولین بار مخالفت‌اش را اعلام کرد و قاطعانه تا آخر جلسه سر حرف‌اش ایستاد.



شماره هفتم

موضوع پرونده: سفر

بعد از پایان رمضان دور جدید سفرهای تابستانه مردم شهر شروع شد. به همین خاطر سعی کردیم به آداب و رسوم سفر و قبل و بعد آن در گذشته‌ی شهر بپردازیم. امیرحسین نوبهار در مطلب «قبرستان‌های دیدنی» نگاهی متفاوت به دیدنی‌ها سفر دارد. از این شماره کم‌کم بوی ماه مهر به مشام می‌رسد.



شماره ششم

موضوع پرونده: خوردنی‌های خاطره‌انگیز

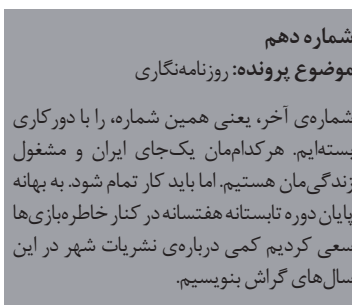
این موضوع را ریحانه رهنورد در همان جلسات اول پیشنهاد کرد اما نتوانستیم آن موقع آن را کار کنیم. خوردنی‌های کثیف موضوعی بود که برخلاف انتظاران نسبت به پرونده‌های قبلی با استقبال خوبی مواجه شد. اول این هفته روز پزشک بود و در این رابطه احمد پرهیزگار مطلب طنزی در ستون آخر نوشت.



شماره پنجم

موضوع پرونده: شایعه

از این شماره کم‌کم سعی کردیم پرونده‌هایمان سنگین‌تر و اجتماعی‌تر باشد. «شایعه» بحث گسترده روزهای انتشار شماره ششم بود و از این بابت نشریه مفید واقع شد. بچه‌های تحریریه در این شماره مطالب مفیدی درباره تاریخ شایعه و شایعات بزرگ شهر نوشتند که خواندنی بودند.



شماره دهم

موضوع پرونده: روزنامه‌نگاری

شماره‌ی آخر، یعنی همین شماره، را با دورکاری بسته‌ایم. هرکدام‌مان یک‌جای ایران و مشغول زندگی‌مان هستیم. اما باید کار تمام شود. به بهانه پایان دوره تابستانه هفتسانه در کنار خاطره‌بازی‌ها سعی کردیم کمی درباره‌ی نشریات شهر در این سال‌های گراش بنویسیم.



شماره نهم

موضوع پرونده: طب

دومین آیین چراغ تقریباً موضوع را مشخص می‌کرد. قصد داشتیم درباره‌ی گروه‌های امدادی گراش که به صورت داوطلبانه کار می‌کنند بنویسیم اما جز کمیته امداد بقیه نهادهای شهر یا همکاری نکردند و یا گفتند ما برای کارمان پول می‌گیریم و در نتیجه کارمان داوطلبانه نیست که شما بخواهید بنویسید.



با هم، برای نوشتن

فاطمه یوسفی
سر دبیر هفته‌نامه

هیچ وقت نتوانستم ترس‌ام را از موقعیت‌های تازه پنهان کنم، ترس از شروع، اما هیجان تجربه‌های جدید همیشه محرک خوبی بوده برای ادامه دادن و از مرحله‌ی ترس گذشتن. چند ماه پیش بود که لیستی از شماره تلفن و اسامی را گذاشتند روبه‌رویم و گفتند با آن‌ها تماس بگیرم و دوتشان کنم برای آغاز فعالیت در یک نشریه جدید که هنوز اسمی نداشت. تماس‌ها گرفته شد و یکی از جمعه‌های تیرماه علاقه‌مندان یکی یکی در موسسه‌ی هفت برگه جمع شدند و اولین جلسه‌ی تحریریه‌ی نوجوان برگزار شد.

با دیدن شور و شوق و چهره‌های پرانگیزه و پرنشاط آن‌ها دل آدم قرص می‌شد که این نوجوانان ساخته شده‌اند برای وارد شدن به دنیای جذاب روزنامه‌نگاری! دنیای پیچیده‌ی جامعه و آدم‌هایش که پر است از خبرها، گزارش‌ها و مصاحبه‌ها و ...

در اولین جلسه درباره‌ی روش کار و اسم نشریه بحث شد و از بین تمام پیشنهادها نام «هفت‌سانه» تایید شد. این‌جا سعی کرده‌ام خیلی کوتاه و مختصر، قصه‌ی آشنایی‌ام با این پانزده نویسنده‌ی هفته‌سانه را برایتان بنویسم.

کمتر او را دیدیم و بیشتر درگیر کارهای کنکوری بود. او باعث افتخار تحریریه ما است.

پارسا رحمانی کوچک‌ترین عضو تحریریه است. در دو سه جلسه اول حرف نمی‌زد اما به مرور کم‌رویی‌اش کمتر شد و فعالیت‌اش در نشریه بیشتر. پارسا همیشه سر وقت در جلسه‌ها حضور داشت و سعی می‌کرد مطالب‌اش را به موقع برساند این خصوصیت‌اش را هر جلسه باید به بقیه بچه‌ها گوشرد می‌کردیم.

احسان شامحمدی بیشتر از اینکه بنویسد در نشریه حضور داشت. برای هفته‌سانه چند بار خبر و چند بار عکس کار کرد. احسان در نوشتن انگار به عمویش رفته است و بیشتر به نقاشی و عکاسی علاقه دارد.

هفته‌سانه با تمام ترس‌ها و شب‌زنده‌داری‌های پنج‌شنبه و جمعه شب‌اش تجربه‌ی شیرینی بود؛ باید چیزهایی را که در این مدت از این تحریریه‌ی تازه‌نفس و پویا یاد گرفتیم را جایی یادداشت کنیم تا فراموش نکنم و در روزم‌رام از آن‌ها استفاده کنیم.

دیدم تعجب کردم. می‌گفت هیچ تجربه‌ای در نوشتن ندارد اما اولین مطلب‌اش بالاتر از توقعی بود که از او داشتم. مطالب او جزو نوشته‌هایی بود که زیاد به ویرایش نیاز ندارد. پای‌برجای هم مثل قدسی بومی‌نویس قهاری است. او و **کوثر پرچمی** مطالب خوبی را با هم می‌نوشتند اما کوثر بعد از اعلام نتایج کنکور مثل بقیه درگیر کارهای کنکوری‌اش شد و کمتر او را دیدیم. **امیرحسین نوبهار** را اولین بار زمانی دیدم که داشت تئاتر بازی می‌کرد. یادم هست جملات من را به وجد آورده بود. هرچند او فقط یک بار و در اولین جلسه‌ی تحریریه حضور داشت اما چند هفته یکبار می‌نوشت و ما را از قلم جذاب‌ش بی‌نصیب نمی‌گذاشت. **فاطمه عزیزی** این تابستان سرش شلوغ بود و این موضوع معمولا آدم را کوتاه‌نویس می‌کند. او می‌تواند در مورد هر چیزی بنویسد اما مختصر و مفید. این خصوصیت گاهی جزو نقاط قوت یک نویسنده محسوب می‌شود.

علی انصاری دورادور برای هفته‌سانه خبر می‌نوشت. اما از وقتی خودش با رتبه‌ی کنکور در صدر خبرها قرار گرفت

در جلسات با موبایل‌هایشان کار می‌کنند. در شماره‌ی دو هفته‌سانه با کمک هم گفت‌وگویی با یک مهندس کامپیوتر داشتند که مصاحبه‌ی خوبی از کار درآمده بود و در شماره‌های بعد خبرهای خوبی نوشتند.

تقریباً دو سه سالی می‌شد که **سمیه رادمرد** را ندیده بودم اما ویژگی‌هایی که داشت هنوز خاطرم مانده بود. این که مثلاً فارسی حرف می‌زند. او را قبلاً در انجمن شاعران و نویسندگان دیده بودم. سمیه کارش را بلد است؛ فقط کافی است به او ایده بدهی و بگویی چه بنویسد، بقیه راه را خودش می‌رود.

ملیحه قدسی را اولین بار بود که می‌دیدم. ملیحه لحن طنزی دارد و از آن‌هایی است که بلدند زیرزیرکی آدم را بخندانند. او دوست دارد بیشتر در مورد موضوعاتی بنویسد که طعم و رنگ و بوی بومی و محلی دارد و واقعا در این نوشته‌ها تبحر دارد.

امیرحسین محسن‌زاده هم از آن‌هایی است که اراده‌ی قوی‌ای دارند مثلاً حتی اگر در اوج کار و اسباب‌کشی هم باشد باز مطلب خودش را به نشریه می‌رساند. از این بابت دوست دارد مطلبی که به او می‌دهیم سنگین باشد. حالا چه فرق می‌کند آن مطلب فقط هشت خط باشد یا سیصد کلمه؟ اولین نوشته‌ی **نرگس پابرجای** را که

چند نفر از بچه‌ها را از قبل می‌شناختم. **عارفه متین** یکی از آن‌ها بود که با او قبلاً در انجمن شاعران و نویسندگان آشنا شده بودم. عارفه عاشق متن‌های ادبی است. بعدها فهمیدم عارفه به نوشتن گزارش تمایل بیشتری دارد تا خبر. هر چند در چند شماره‌ی آخر نشان داد مصاحبه‌ها را هم با کمک دوست‌اش ریحانه رهنورد خوب می‌نویسد.

ریحانه رهنورد را دورادور می‌شناختم و اسم‌اش را در نشریات مختلف گزارش دیده بودم. او منبع خاطره است! محال است در مورد موضوعی صحبت کنی و او در مورد آن خاطره نداشته باشد.

اولین بار **مهدی مشتاقی** را در ایام انتخابات ریاست جمهوری دیدم. مسئول ستاد روحانی بود. او را این‌طور شناختم که اگر بخواهد کاری را انجام بدهد، انجام می‌دهد. خوره‌ی اینترنت است و در هفته‌های اول کارمان، یک جامعه مجازی نقلی برای هفته‌سانه ساخت که بچه‌ها در آن‌جا پیش‌نویس مطالب‌شان را منتشر می‌کردند.

نمی‌دانم چرا همیشه **احمد پرهیزگار** را با **امیرحسین پورشمسی** اشتباه می‌گرفتم. پرهیزگار شیطنت‌های خاص خودش را دارد و پورشمسی پسر ساکت و آرامی است. هر دو از آن گیک‌های کامپیوتر هستند و مدام



ابوالحسن محمودی را نمی‌دانم باید کجای هفته‌سانه دسته‌بندی کرد. پای ثابت جلسات تحریریه بود و با این‌که هر هفته باید به شیراز می‌رفت اما خودش را به جلسه‌ی یکشنبه‌ها می‌رساند تا ما بتوانیم از ایده‌ها و نظرات‌اش درباره نوشته‌ها استفاده کنیم.

Haftsaneh@gmail.com

یادداشت های ویژه

با هفت سانه

بودیم. دوستان دور و نزدیکمان که منتظر این اتفاق بودند، خوشحالی شان را هر بار با انتقادهای سازندهای همراه می کردند که باعث رشد نشریه در شماره بعد می شد. از طرفی دیگر بعضی دیگر از دوستان از همان ابتدا با فرم کار مشکل داشتند و انتقادهایی در این زمینه مطرح می کردند. بعد از شماره هشت هفت سانه، برای همه ی دوستانی که به نحوی در این مدت با هفت سانه ارتباط داشتند درخواست نوشتن مطلب برای این شماره فرستادیم. اما حالا و در شماره ی دهم انگار باز فعالان حوزه رسانه اند که منت گذاشته و برای ما از هفت سانه نوشته اند.

از ابتدای کار هفت سانه، تمرکزمان را گذاشتیم بر نوشتن و روزنامه نگاری. قصدمان این بود که بتوانیم با هم یک تیم کارآمد را تشکیل دهیم و بعد از این ده هفته فکر می کنیم در این زمینه رشد خوبی داشته ایم. هر کدام از بچه ها حالا در قالب های خودشان مهارت دارند و می دانند چطور سریع یک خبر را مخابره کنند یا این که چطور از مصاحبه، گزارش در بیاورند. با توجه به هدف گذاری که از ابتدای کار انجام دادیم، کمتر در بخش انتشار و مخاطب سنجی تمرکز داشتیم. اما با این حال از همان ابتدا بازخوردهای خوبی درباره ی نگارش، ویرایش، صفحه آرایی و انتشار هفت سانه را شاهد

آشنا کنیم، فکر نمی کردم کار به این خوبی پیش برود. اکنون و در پایان این تجربه تابستانی، امیدوارم راهی دیگر آغاز شود و هفت سانه به صورت فصلی همچنان ادامه یابد. هرچند احتمالاً این حلقه با شروع سال تحصیلی گسسته خواهد شد. و سرآخر اینکه نام حقیقی هفت سانه عشق است و سادگی. عشق هم مانند مرگ همه چیز را ساده می کند.

نام حقیقی هفت سانه
عشق و است و سادگی.

در این فصل همواره منتظر بودم تا نشریه منتشر شود و آن را از طریق اینترنت بخوانم. خرسندم که فاطمه و مسعود و امین در کنار هیت تحریریه موضوعات نو و به روزی را انتخاب می کردند و مطالب جالب را به رشته تحریر در می آوردند. وقتی محمد گفت می خواهیم در تابستان و پس از بهتر شدن حال و روزگار، بچه های نوجوان و فعال را با روزنامه نگاری

هفت سانه هم در ایده و هم در انتخاب نامی غریب و تازه حرکت نو و پویایی بود. روزی که شماره اول نشریه همساده را با جوهر خودکار منتشر کردیم، امیدوار بودم که نوآمدگانی با جوهر وجود امر روزنامه نگاری را ادامه دهند. در سال های آغازین دهه هفتاد ما به سختی می توانستیم به نویسنده سفارش مطلب بدهیم. من خود می نوشتم و برای تنوع در نامها به اسم دیگران چاپ می کردم. اما امروز نامها واقعی ترند. هرچند مدیران هفت سانه به کمک نویسندگان نوپا آمدند و نشریه ای مدرن و امروزی را منتشر کردند.

هفت سانه یعنی عشق



صادق رحمانی

فعال فرهنگی

مسئول شورای سیاست گذاری

نشریه افسانه ویژه گراش

این ضریب نفوذ در رشته های ادبیات و روزنامه نگاری بسیار بالا، و حتی بالاتر از خیلی از رشته های دیگر است. کسانی که در این زمینه ها جدی کار می کنند، لازم است درک و آگاهی مناسبی از زمینه های اجتماعی، سیاسی، تاریخی، فرهنگی، و حتی اقتصادی و علمی داشته باشند. آنها باید ذهن آماده و تحلیل گری داشته باشند. به همه جا سرک بکشند؛ مسائل و مشکلات را ببینند و حس کنند؛ و دنبال بازنامایی و یافتن راه حل باشند. تیغی که نظریه پردازان ادبی و روزنامه نگاران برای شکافتن جهان اطراف و نشان دادن درونیات شان در دست دارند، از تیغ خیلی از رشته ها و علوم دیگر برنده تر است. کسی نمی تواند ادعای شناخت کامل را داشته باشد؛ ولی برای نفوذ به درون دنیا، بعضی رشته ها ابزار و شیوه های موثرتری دارند. شما که می دانید «سوپرمن» با آن همه هوش و قدرتی که دارد، روزنامه نگار است!

شناخت را در یک جا دنبال می کنند؛ و هنرمندان در جایی دیگر. قصد این نیست که این زمینه ها را کاملاً از همدیگر جدا کنیم (که امکان پذیر نیست)، یا آنها را ارزش گذاری کنیم (که مثلاً فیزیک خواندن بهتر است یا روان شناسی یا جراحی). قصد این هم نیست که بگوییم همه ی انسان ها دنبال این شناخت اند یا به آن می رسند، حتی آنهایی می رسند، حتی آنهایی که دکتر و مهندس می شوند. فقط می خواهم اهمیتی که رشته های علمی برای کد و کاو کردن در مسائل ریز و درشت جهان برای رسیدن به شناخت بیشتر قابل می شوند و همچنین استفاده ی آنها را از تمام ابزارها و شیوه هایی که در این راه در دست دارند، برسانم. این چیزی است که اسم اش را «ضریب نفوذ» گذاشتم.

تیغی
که نظریه پردازان
ادبی و روزنامه نگاران برای
شکافتن جهان اطراف و نشان
دادن درونیات شان در دست
دارند، از تیغ خیلی از رشته ها
و علوم دیگر برنده تر
است

اشکال مختلف در جاهای زیادی می بینیم. در همین نشریه های هفت سانه و افسانه هم اگر دقت کنید، بیشتر نویسندگان یا از انجمن شاعران و نویسندگان آمده اند؛ یا بعد از ورود به نشریه، به انجمن هم می آیند. به اعتقاد من چیزی بیش از مهارت نوشتن (که خودش شامل مهارت های زیادی است، از جمله مهارت خواندن، و بیشتر خواندن) در برقراری این رابطه نقش دارد؛ چیزی که فعلاً اسم اش را می گذارم «ضریب نفوذ بیشتر».

هر رشته ی علمی و هر زمینه ی تحقیقی و حتی هنری در نهایت به دنبال این است که شناخت بیشتری از جهان و اطراف مان به دست بدهد. فیزیک دان ها دامنه ی شناخت را از یک طرف گسترده می کنند؛ و زیست شناسان از طرفی دیگر. روان شناسان

ضریب نفوذ بیشتر



مسعود غفوری

دانشجوی دکترای ادبیات انگلیسی

مدیرمسئول هفت سانه

در یک مصاحبه دکتري، بعد از سوالات ادبیات و نقد ادبی، پرسیدند: در این چند سال، در چه زمینه هایی کار یا تحقیق کرده ای؟ گفتم زندگی روزمره. در این چند سال عملاً یک روزنامه نگار آماتور بوده ام. ولی چه رابطه ای است بین ادبیات و روزنامه نگاری؟ به هم تنیدگی این دو را به

روزنامه‌نگاری

فرصت زندگی‌های نکرده



محمد خواجه‌پور

کارشناس ارشد مدیریت رسانه
سرمدیر نشریه افسانه ویژه گراش

دانش‌آموزانی که به آزمایشگاه شیمی می‌روند حتماً در آینده شیمی‌دان نمی‌شوند یا کمتر کسی است که در کودکی به دوچرخه‌سواری علاقه داشته باشد و در آینده بتواند دوچرخه‌سوار حرفه‌ای شود. روزنامه‌نگاری هم این است و هم فراطر است. در واقع روزنامه‌نگاران یک بار زندگی نمی‌کنند بلکه آن‌ها در نوشتن هر گزارش یا مصاحبه آن را زندگی می‌کنند. زندگی‌های نکرده‌ای که می‌تواند اندوخته‌ای باشد برای تنها زندگی‌ای که دارند. این تجربه خوشایند در بسیاری از کشورها در کلاس‌های انشا و نویسندگی خلاق اتفاق می‌افتد اما در اینجا از فرصت شیرین انشا و نویسندگی کمتر برای افزودن بر تجربه زندگی دانش‌آموزان استفاده می‌شود.

ایده «هفت‌سانه» نیز فراهم کردن فرصتی برای تجربه روزنامه‌نگاری برای گروهی از نوجوانانی بود که در این سال‌ها تمایل خود را به نقش‌آفرینی اجتماعی نشان داده بودند. می‌خواستیم اکنون فرصتی که در نوجوانی ما وجود نداشت برای آن‌ها فراهم شود. قرار نیست تمام کسانی که کم و بیش در گروه «هفت‌سانه» فعالیت کردند در آینده روزنامه‌نگار شوند. بلکه همین که آن‌ها بتوانند با دید بازتری به دنیا نگاه کنند و بتوانند آن را دقیق ببینند و گزارش کنند هدف «هفت‌سانه» بوده است.

در اجرای ایده سعی کردیم بچه‌ها (بچه‌ها اینجا به سن نیست بلکه اشاره به دوستی من با آن‌ها است) احساس کنند در حال خلق چیزی تازه هستند. به خاطر همین من و دیگران در موسسه هفت‌برکه تنها ناظرین برای پا گرفتن این درخت نوپا بودیم. باید سیاست‌گذار مسعود غفوری، فاطمه یوسفی و محمدامین نوبهار به خاطر پروا نداشتن این گونه دوستانی که به تعداد دوستان آدم اضافه می‌کنند مایه افتخار است.

بعد از نزدیک سه ماه و انتشار ده شماره از هفت‌سانه امیدوارم آن‌هایی که در «هفت‌سانه» بودند سال‌های بعد وقتی تابستان ۱۳۹۲ را به یاد می‌آورند طمع خوش روزنامه‌نگاری را به یاد بیاورند و چه خوشایندتر چند تن از آن‌ها نیز آینده‌ای در صنعت پرشتاب رسانه‌ها داشته باشند.

برای بعد خاطره می‌سازیم



مصطفی کارگر

کارشناس ارشد ادبیات
فعال فرهنگی

یک روز که دقیق‌تر دور و برم را نگاه کردم دیدم دیگر انگار نظم و ترتیب در اتاقم وجود ندارد و هیچ چیز سر جایش نیست. هر طرف نگاه می‌کردم، کاغذ ریخته بود در قطع و اندازه‌های گوناگون و چیزهایی رویش نوشته بود که یا اصلاً به درد کسی نمی‌خورد و یا فقط به درد خودم و کسانی می‌خورد که کمی فرهنگی و متفاوت فکر می‌کردند. از شعر گرفته تا یادداشت و تحلیل. هرچند بسیاری از آن نوشته‌ها به رویت کسی نرسید و جایی منتشر نشد و معدوم شدند. در همان سن نوجوانی یعنی اوایل دهه هفتاد این حال و هوا شروع شد و هنوز هم ادامه دارد و انگار فقط آدم‌های هم‌قطار با این واژه‌ها و شب‌نویس‌ها و پریدن از سطرهای این کتاب به آن کتاب و از این مجله به آن مجله با چنین رویکردی راضی می‌شوند. در این مسیر دوست پیدا کردیم. انس گرفتیم. گاهی بریدیم و پریدیم و جدا شدیم. نگاه‌مان را از پشت سر دزدیدیم. و گاهی خفه‌خون گرفتیم که حیف است اما نمی‌شود مثلاً این حرف را زد. مبادا به کسی بربخورد و آینده‌ات را رقم بزند. اما ذهن‌مان کار خودش را می‌کرد و جالب‌تر، همان مقابل‌ها، گاهی تحسینات می‌کردند. تا اینکه برخی از این همراه‌ها جدی‌تر شدیم در این راه. یعنی هم کتاب چاپ کردیم و هم رشته تحصیلی دانشگاه را به دست همین علایق دادیم و تا هنوز هم که دارد ما را می‌برد به مرزهای بودن و فهمیدن. تا دور دست‌های نوشتن و فکر کردن و زنده بودن و تازه خواستن.

تجربه‌های زیادی ریختیم در کوله‌بارمان برای روزهای مبادا. مبادایی که گاه تبدیل می‌شود به مبادا. ولی نه فقط در حوزه علایق اولیه‌مان. دیگر هر جا لازم بود می‌نوشتیم. شده بودیم شبیه درخت پاییزی که دور و برش پر بود از برگ‌های به سرانجام رسیده و نارسیده. کاغذها برای ما حکم همان برگ‌ها را داشت. دلبستگی داریم به آن‌ها.

بعد از مدتی که نشریه‌های مختلفی در شهر به‌وجود آمد دیگر شور و شوق تعدادی از ما کم شده بود برای نوشتن. قلم‌های جدیدی را تشویق کردیم برای ورود به این حوزه. تا برای همیشه قلم‌های نویسا و خلاق و پویا در چنته داشته باشیم. شهر به نویسنده‌های

زیادتری نسبت به الآن نیاز دارد. در زمینه‌ها و رشته‌های مختلف. با تخصص‌ها و سلیق گوناگون. باید بنویسند تا همه غریبال شوند و قابل‌ترها باقی بمانند و روشنایی‌های لازم در ظلمات را به آسمان تا حدی مبهم شهر هدیه کنند.

امروز این وظیفه را نشریات موجود در سطح شهر همچون عصر گراش و افسانه دارد انجام می‌دهند. اما هفت‌سانه به همان روشی در پرورش قلم‌ها حرکت می‌کند که ما شروع کردیم. فقط از روی احساس نیاز و علاقه. با این تفاوت که هفت‌سانه سریع‌تر به دست مخاطب می‌رسد. شور و نشاط نوجوانی و جوانی را در نوشته‌ها می‌شود به راحتی دید و از آن لذت برد. فقط خدا کند نویسنده‌ها و مسوولین هفت‌سانه در همین حد و اندازه‌ی حال حاضر فکر نکنند و با اندیشیدن محدود، خود را متوقف نکنند. بلکه افق دیدشان را بسیار دورتر از حالا تعیین کنند. به آینده‌شان بسیار امیدوارم. موفق باشند.

یک پرورشگاه فرهنگی



محمدحسن جعفری

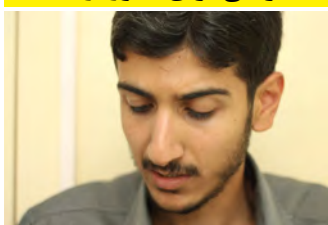
دانشجوی کارشناس مدیریت فرهنگی
مدیر تحریریه نشریه عصر ویژه گراش

هفت‌سانه را هر هفته خواندم و هر شماره‌ی آن را برای خودم آرشیو کردم. کار زیبایی بود. هفت‌سانه تجربه‌ی نوشتن و نشریه‌نگاری برای دانش‌آموزان است. تجربه‌ی دور هم بودن‌های فرهنگی. خیلی‌ها از همین دور هم بودن‌ها پیدایشان می‌شود. می‌توانی با آن‌ها دوست بشوی و با آن‌ها حرف بزنی. هفت‌سانه بیشتر، حرف‌هایی بود که با هم به اشتراک گذاشتید. یک شوق زیبا برای نوشتن در بین هفت‌سانه‌ای‌ها بود. باید خوشحال باشیم که بچه‌های هفت‌سانه در هفت‌سانه با شوق می‌نوشتند. این نوید یک افسانه‌ی بزرگ است که در هفت‌سانه شروع شد.

چقدر خوب است که آدم‌ها قبل از این‌که مهندس، کارگر، دانشجو، رییس و هر کاره‌ای بشوند کمی در وادی فرهنگ قدم بزنند و بنویسند. هفت‌سانه شروع پرورش فرهنگی آدم‌هاست. دانش‌آموزانی که می‌خواهند به دانشگاه بروند ابتدا نوشتند. زیبا بود.

تابستان آینده هفت‌سانه را تکرار کنید اما هفت‌سانه‌ای‌ها را وابسته نکنید چون هر کسی باید به راه خودش برود. هفت‌سانه پیش‌نیاز زندگی‌ست.

آبراهی برای عبور از سد



سعید عالمی

عضو گروه دبیران نشریه نسیم اندیشه
(نشریه بسیج دانشجویی دانشگاه جندی شاپور اهواز)

نسل امروز را اگر به آب تشبیه کنم، هفت‌سانه یک آبراه کوچک برای عبور آن‌ها است. عبور از سد دیده‌نشدن. هرچند پشت این سد دریاچه‌ای از آب‌ها ایستاده است اما مطمئن‌ام اگر این سد نبود، آب با تجربه‌ی خاک همراه می‌شد و گلستانی را می‌ساخت. در ده شماره‌ی گذشته‌ی هفت‌سانه نقاط قوت و وضعی را دیدم که قبلاً به مسئولین نشریه رسانده‌ام. اما دوباره این‌جا تیتروار آن را مطرح می‌کنم تا ثبت شود و برای سال‌های بعد بماند:

نقاط قوت هفت‌سانه:

- + جرات دادن به نوجوان برای قلم به دست شدن
- + پرداختن به آیین‌های بومی و مذهبی که در زندگی مدرن در حال فراموشی‌اند.
- + پرداختن به مسائل اجتماعی روز در قالبی نرم و به دور از تشنج!
- + طراحی و صفحه‌آرایی مناسب و همچنین انتشار هفت‌سانه در فضای مجازی

اما نقاطی که در هفت‌سانه کمتر روی آن‌ها تمرکز می‌شد:

- معرفی سرمایه‌های مهجور مانده در نوجوانان و جوانان و مطالبه‌گری از مسئولین و مردم برای توجه بیشتر به استعدادهای این قشر
- ترغیب و تشویق استعدادهای شکوفا شده در این قشر و حمایت رسانه‌ای از آن
- لزوم برنامه‌ریزی و موضوع بندی مطالب در راستای بالا بردن ارزش علم و کسب مال بر مبنای آن در میان مخاطبان نوجوان و جوان در گراش به خصوص در برهه‌ای که گرایش به سمت کسب مال زودهنگام و شکننده رو به افزایش است.
- گسترش چتر حمایتی این رسانه‌ی نوجوانان به مراکز فعال فرهنگی، هنری و مذهبی‌ای که در این فضای نوپاآلود دستشان به بلندگو نمی‌رسد!
- تهیه نسخه چاپی هفت‌سانه با کیفیت دیگر رسانه‌های مکتوب و برنامه‌ریزی جهت انتشار هدفمند آن.
- بهبود و گسترش انتشار اینترنتی نشریه و نه صرفاً درج در یک سایت خبری.



محمول موسسه فرهنگی هنری هفت‌پرنه گراش

<http://www.Gerishna.com/archive/category/Haftsaneh>

هفته‌نامه تابستانی فرهنگی، اجتماعی

شماره دهم، یکشنبه، ۳۱ شهریورماه ۱۳۹۲

صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی هنری هفت‌پرنه

مدیر مسئول: مسعود غفوری

سر دبیر: فاطمه یوسفی

دبیر تحریریه: محمدامین نوبهار

صفحه‌آرا: محمدامین نوبهار

نویسندگان این شماره:

خانم‌ها سمیه رادمرز، ریحانه رهنورد، عارفه متین،
فاطمه عزیزی و آقایان امیرحسین محسن‌زاده،
مهدی مشتاقی، پارسا رحمانیان

به همراه یادداشت‌هایی از

صادق رحمانی، مسعود غفوری، محمد خواجه‌پور،
مصطفی کارگر، محمدحسن جعفری و سعید عالمی

پیامک: ۰۹۳۷۴۹۰۹۶۰۰

تلفن: ۰۷۸۲-۲۲۲۹۹۷۰

ارتباط با ما:

ایمیل: Haftsaneh@gmail.com

آرشیو شماره‌های مختلف هفته‌نامه را در سایت گریشنا می‌توانید جستجو کنید. آدرس دقیق ما:

<http://www.Gerishna.com/archive/category/Haftsaneh>

یادداشت

بوی ماه مدرسه



فاطمه عزیزی

دو روز دیگر مدرسه‌ها باز می‌شوند و ما دانش‌آموزان باید برویم سر درس و مشقمان و یک سال تحصیلی با انرژی پشت سر بگذاریم. دانش‌آموزان دو دسته‌اند. دسته اول آن‌هایی که از بازگشایی مدارس خوشحال‌اند و دسته دوم آن‌هایی که نسبت به بازگشایی مدارس، حس خوشایندی ندارند و می‌گویند انگار همین دیروز بود که آخرین امتحان نوبت دوم را دادیم.

به هر حال آن‌چه که مهم است این است که تمام دانش‌آموزان با تلاش‌های مستمر خود سال تحصیلی جدید را با بهترین نتیجه به پایان برسانند. اگر شما جز گروه اول هستید که تبریک اما اگر جز دسته‌ی دوم هستید تلاش خود را بکنید تا نسبت به مدرسه رفتن حس خوبی داشته باشید. به عقیده من گروه اول را بیشتر بچه ابتدایی‌ها و گروه دوم را بیشتر دانش‌آموزان متوسطه تشکیل می‌دهند، بچه‌هایی راهنمایی هم در این بین حس خاصی ندارند و اغلب بی‌تفاوت‌اند.

برای دانش‌آموزانی که امسال برای اولین بار عنوان خوش دانش‌آموز بر روی آن‌ها نهاده می‌شود آرزوی موفقیت داریم و امیدواریم از مدرسه و درس و تکلیف خوششان بیاید و با دفتر و کتاب و کیف‌های نو وزبایشان پای هم پیر شوند!

دانش‌آموزان مقطع متوسطه هم باید تمام سعی خود را بکنند تا بهترین معدل را کسب کنند و حواسشان باشد که رفته رفته تاثیر معدل بر کنکور در حال افزایش است.

حرف آخر

ادامه راه با افسانه

برگزیده و مفید این نشریه را در افسانه بازتاب می‌دهد. این صفحه که صفحه‌آرایی انعطاف‌پذیرتر از بقیه‌ی صفحات نشریه دارد قرار است ادامه دهنده راه هفته‌نامه باشد. نویسندگان تحریریه هفته‌نامه و دیگر نویسندگانی که می‌خواهند از این پس به جرگه نویسندگی و خبرنگاری وارد شوند، از این پس به صورت ماهانه و در این صفحه از افسانه ویژه گراش فعالیت می‌کنند. درباره‌ی اینکه سال بعد این اتفاق فرهنگی دوباره تکرار شود یا نه، هنوز تصمیم نگرفته‌ایم اما آن‌قدر این تجربه شیرین بود که دنبال تکرارش باشیم.

«هفته‌نامه چه می‌شود؟» این سوال مشترک همه‌ی بچه‌های نشریه و خوانندگانی است که هر هفته منتظر این اتفاق فرهنگی بوده‌اند. باید گفت که هفته‌نامه از اول یک محصول فرهنگی از موسسه فرهنگی-هنری هفت پرنه بوده و حالا هم تصمیم درباره‌ی این‌که چطور ادامه پیدا کند با مسئولین این موسسه است.

پس از این شماره انتشار ویژه‌نامه اینترنتی و نسخه چاپی هفته‌نامه به این فرمت و قالب تمام می‌شود. اگر مخاطب نشریه افسانه گراش باشید در شماره قبل صفحه‌ی هفته‌نامه را دیده‌اید. صفحه هفته‌نامه، مطالب



خاطره‌بازی با هفته‌نامه محمدامین نوبهار



همیشه می‌شد
رای را از قبل
تشخیص داد. باید
نگاه می‌کردی
که دخترها
بیشتر هستند یا
پسرها؟ هرکدام
بیشتر بودند، رای
می‌آوردند. معمولاً
دخترها رای
می‌آوردند چون
منظم‌تر و بیشتر
بودند.



مسعود غفوری
علاوه بر مدیر
مسئولی کارهای
دیگری هم داشت.
مثلاً ویراستاری
پایانی که با دقت
زیادی باید انجام
می‌شد و دیگری
آموزشی که هر
جلسه بر عهده
او بود.



علاوه بر نویسندگان
هفته‌نامه، تبلت‌ها و
موبایل‌ها هم پای ثابت
نشریه بودند. وقتی
می‌گفتم: «بذارید
کنار» می‌گفتند داریم
نشریه رو می‌خونیم.
ایناهاش! آدم چه کار
می‌تواند بکند با این
بچه‌ها؟

